

13

77

Ч. Айтматов атындагы тил жана адабият институту
Кол жазмалар фондусу
Инв. № 9
Кыргыз Республикасынын Улуттук илимдер академиясы
Улуулардын жана экономикалык илимдер бөлүмү



Диван Бидиля.

Литография.

Дефектная. Начало и конец утрачены.

عزت زینت چنانچه است
 از آنک نظر که مسکین
 نغمه حسنه در غایت است
 صید عجب این نظر است
 در آن نماند بجز
 چون ساینده نماند
 از خلق اگر آن راه
 زورق زینت خط
 بدو نماند بجز
 امروز با هر چه
 ای صبح با هر چه
 این رسته از پای
 عزت در عده مکه
 از آن مقام است
 نغمه خوشتر از
 خیاره خار که
 دماغ سینه
 زینت از کار جوهر

زبانه خال خطه صمدیت شکر لعلش
 ز ننگ محراب غم فلک انقدر دام
 نسیم دامن او که رسد که فرماید
 خیالی از دهن او نماند میدهد
 بهر نظر حسنه شفر زنگد که
 هر از غم سرود بگذر تا غم
 قافیه پشته همدار کاین غم
 جاب با دستان تو همی در قفسه
 همه که عساق است در آینه

از زینت طوطی تو ای خوشتر است
 هر برق جلوه خواهد سوخت کوسر
 سخن بچه که غمچه تصویر عالی
 همان حکم عدم باشد اثرهای
 تصویر چون توانی کف حال
 جوهر آفرینزل میکند نه زالی
 کینیکه بودها که وضع میوالی
 تو شمع هستر از شیده نفس عالی
 بنام حسنه عالم به انفعالی

نیا غیر اشک از پرده باجمید
 حریر با بدل ملک هوای پیکانی

هر کجا نسیم نبرد بر ستمشیر
 که سر وقف تو اضع که بر دو لب
 تا بخود جنبی سپر افکنده خالی
 بسمل استکان تسلیمت میا که
 حسنه سرداد ابرو ابل عاصی
 کت از خواب که خیمت خالی
 زایل ز رفت کرد و جوهر روان
 بر شجاعت پشته ننگستان زور دم
 بسمل صبح میم زخم همان خیاره
 نو بهار عشرت مبدل که با این لاف

میکند چمن صبح کو هر بنیامشیر
 میکند کاه هر سپر کای کمانشیر
 بویا دیزد و غرور از آسمانشیر
 جبهه سوتی که داند اسمانشیر
 قبضه که کت حیرت در دماغشیر
 سکنه پاک بر سکنه فاششیر
 قبضه زر زنده بر سکنه مدشیر
 حرف هر بنیامید از زانمشیر
 دلرب ساغر کن اقی قل همانشیر
 خشم صیدم که شاخ ارغوششیر

همچون نفس نای جانح بر در دست
ز دست کفیل اینده شوخ نمیشد

دینش لشم رخ سفید میکنیم
آئینها بروی شرم میکنیم

بیدل بجز المده جامه سادهم
خاک سرت آنچه پیر میکنیم

طرح قیامت ز جگر میکنیم
طوفان نفس ننگ محط تحیرم
ظالم کند بصفت اول کین تی
زین عرض چه هر در آغیزه دیدم
آخست عافیت شود آینه دارم
در وصل کنان رخایم چار نیت
اینجا جواب نارسای نفاست
آینه نقبند طلسم خیال نیت
بجهد بجه ایم خم بگر نیاز
دخت متاع قافله که در نصیم
اینست اگر تصرف عرض نکند

قافس نالایم اثر میکنیم
آفاق اچومینه در میکنیم
از جیب سنگ نقد شرم میکنیم
خط بر جریدهای آینه میکنیم
از داغ هر چه شعله پیر میکنیم
آینه ایم عکس بر میکنیم
بیوه اشکار خبر میکنیم
تصویر رخه بلوح در میکنیم
زین رخه از زنده که بر میکنیم
محمد بدو شعر عمر میکنیم
آینه خیال بزری میکنیم

خاک نای بهوا که میکند
بیدل بسوزنست پیر میکنیم

حیف است که سحر در کلاه نر
بصافه لانه سر سکن صبح درم
حسرت همدم سیدم فاقه است
عالم همه را بر تو حجب بیالی

یاران بخط جام ببندید میان
بر سنگ ترخم بود میشه گران
کل در برضیا زه بود شاخ کمان
بند از شره بر در اقرین ساز کمان

عفت هم بار کردید
بجه که ساختا خوا با
استوده روانه داد تو
نزل طایر ترک کن ضبط عفا
تا و کجا از یک کجا چاک میدید
اخر کشتید هم که در صحنه
دید بر دستیم پس از زرم
بوز از نگاهت شمع
مست شمع کن از کشته بود با
هین بجز در کس که بخندد از
رو صبح بود از زمین جفت
نزل نماند اقامت لطیف
سرایت پیچ اردو بود
بجه بنفشه بخندید که
بیدل زلفها رو بر عیانت
نقد قدم از صبح بود با
کار اندک